

موضوع: ترجمه پنج مقاله برای خواهرانی که درس متون عربی معاصر یک رو دارند

ترجمه پنج مقاله برای خواهرانی که درس متون عربی معاصر یک رو دارند

مقاله اول

در این آیات به زنی برخورد میکنیم که مثال والگویی زنده برای دو جبهه منفی و مثبت در رفتار انسان چه زن و چه مرد میباشد. پس زن کافر در این دو مثال، نمونه ای است برای کسانی که ایمان آوردند، تا از آن برداشت کنیم که تفکر اسلامی که از موقعیت ارزشی این زن سخن میگوید؛ صلاحیت دارد عنوانی برای رفع ضعف جسمانی او بکند؛ یا به یک وجهی از وجوه قوت انسانی نگاه کنیم و بگوییم ضعف زنانگی و جسمانی که این زن دارد، برایش حتمی و ابدی نیست بلکه برای این زن این امکان وجود دارد که عناصر قدرت روحی خودش را رشد دهد تا شخصیت قوی ای که الگو میباشد را کسب نماید والگوی زنده مثبتی برای مرد وزن باشد و این فکر را که باید از موضع ضعف به زن نگریست الغاء میکند ضعفی که که هیچ قدرتی را نمیتواند تحصیل نماید

"زن در سطحی که الگو برای دیگران است" و در این آیات ما به زنی برخورد می کنیم که مثال زنده ای است برای سلوک و روش انسان چه طرف منفی یا طرف مثبت، چه زن و چه مرد (نه تنها الگو برای زنان بلکه الگو برای مردان نیز می باشد) پس زن کافر در این مثال*ها، الگو بودند برای کسانی که کافر شدند، و زن مؤمن در این مثال*ها، الگو بودند برای کسانی که ایمان آوردند، این*ها بدین گونه آمده اند که ما از این بحث یک تفکر و برداشت اسلامی را که صلاحیت دارد که یک عنوان ارزشی به آن بدهیم، بدست آوریم

یا اینکه این بحث وجهی از وجوه قدرت انسانی است که ما یک بخش از قوای انسانی را قدرت ایمانی به آن بدهیم و نگاه ایمانی را وجهی از قدرت انسانی بدانیم و این برداشت ایمانی این را به ما بدهد که ضعف زن بودن و زنانگی نمایندگی نمی کند حقیقت ابدی شخصیت زن بودن را یعنی این طور نیست که ضعف زنانگی پیوست شود به شخصیت او بلکه ممکن است یک زن عناصر قدرت را در شخصیت خودش رشد دهد و شخصیت قوی که نمونه و مثال زنده ایجابی و مثبت باشد و الگو باشد را بدست آورد و این تفکر این اندیشه را که به زن از موضع ضعف نگاه می شود را از بین می برد

در این آیات به زنی برخورد میکنیم که مثال والگویی زنده برای دو جبهه منفی و مثبت در رفتار انسان چه زن و چه مرد میباشد. پس زن کافر در این دو مثال، نمونه ای است برای کسانی که ایمان آوردند، تا از آن برداشت کنیم که تفکر اسلامی که از موقعیت ارزشی این زن سخن میگوید؛ صلاحیت دارد عنوانی برای رفع ضعف

جسمانی او بکند؛ یا به یک وجهی از وجوه قوت انسانی نگاه کنیم و بگوییم ضعف زنانگی و جسمانی که این زن دارد، برایش حتمی و ابدی نیست بلکه برای این زن این امکان وجود دارد که عناصر قدرت روحی خودش را رشد دهد تا شخصیت قوی ای که الگو می باشد را کسب نماید و الگوی زنده مثبتی برای مرد وزن باشد و این فکر را که باید از موضع ضعف به زن نگر است الغاء میکند ضعفی که که هیچ قدرتی را نمیتواند تحصیل نماید همسران نوح و لوط الگویی برای کافران - آن*ها همسران دو پیامبر از پیامبران خدا بودند که در آن موضعی که اتخاذ کردند خیانت کردند که آن موضع ضد رسالت پیامبرانی بود که با آن*ها زندگی می کردند ولی آن*ها از قوم خود تبعیت کردند و کافر شدند و این موضعی که این*ها اتخاذ کردند با مکانت و جایگاهی که با پیامبران داشتند هماهنگی نداشت فرض این بود که آن*ها جزء اولین مؤمنین باشند چون آن*ها نسبت به راستی و امانتداری همسران و پیامبران شناخت خوبی داشتند صدق و جدیت آن*ها را می دانستند آنچه که دیگران نمی دانستند آن*ها می دانستند. پس عذری برای آن*ها در انحرافشان از خط رسالت و رسول باقی نمی ماند و لکن مشکل آن*ها این بود که آن*ها در رشد ایمانی جدی نبودند و در آنچه همسران آن*ها آورده بودند التزام عملی نداشتند و به عنوان اینکه مسئولیت دارند در مقابل این حرف*ها به خودشان نگاه نکردند بلکه در یک فضای تعصبی زندگی می کردند که ربط می داد این*ها را به آداب و رسوم قدیمی که قوم خودشان داشتند. لذا این*ها اسرار پیامبران را افشا می کردند و سلوک آن*ها را به دیگران اعلام می کردند و لذا این*ها از رفتار و سلوک ارزشی و معنوی و ایمانی فاصله گرفتند و همواره در فضای وثنیت و بت پرستی غرقه شدند و ماندند و بیت انبیاء را به یک دوگانگی تبدیل کرده بودند در یک طرف جاهلیت و بت پرستی و طرف دیگر ایمان و شاید گمراهی پسر نوح از مادرش سرچشمه گرفته بود، و گفته می شود: همانا همسر لوط قومش را به میهمانیهایی که همسرش را زیارت می کردند خبر می داد، تا آن قوم به تجاوز بر آن*ها اقدام کنند، پس خیانت آن*ها دو طرفه شد هم به مکانت که همسر پیامبر بودند و هم به موضع رسالت ایمانی خیانت کردند

خداوند برای کسانی که کافر شدند، همسر نوح و لوط که زیر نظر دو بنده از بندگان صالح ما بودند را به عنوان نمونه ای مثال آورده است. پس آن دوزن، همسران پیامبرانی از پیامبران خداوند یعنی نوح و لوط بوده اند (فخانتاهما) فی موقفیهما المضاد للرسالة، حیث اتبعتا قومهما فی الکفر، ولم تنسجما مع طبیعته موقعیهما الزوجی الذی یفرض علیهما أن تکونا من أوائل المؤمنین بالرسالة، در موقعیت و جایگاهی که ضد رسالت پیامبر بودند خیانت نمودند، به طوریکه از قوم و قبیله شان در کفر تبعیت کردند و این موضعی که اتخاذ نمودند با موقعیت همسر پیامبر بودنشان هماهنگ نبود

(پس از خدا چیزی دریافت نکردند) ارتباط زوجیتی آن ها به پیامبران در نجات از سرنوشت حتمی آن*ها را نفعی نداد، برای اینکه مسئولیت هر فرد در نزد خداوند در قلمرو و چارچوب همان فرد باقی می ماند و

هرکسی مسئولیت عمل خودش را از نیکی یا بدی، تحمل می‌کند، پس برای ارتباط افراد خیر هنگامی که کسانی که به آن‌ها متصل هستند، کافر باشند، ارزشی نیست، همچنان که ارتباط به افراد شرور هنگامی که افراد متصل به آن‌ها مؤمن و خیر باشند، ارزشی نیست و این چنین آن دو زن به خاطر کفر و خیانت عملی آن‌ها به پیامبران با موضع قطعی و واجب روبرو شدند، (و گفته شد به آن‌ها داخل آتش شوید با داخل شوندگان) برای این که قاعده ای که دخول آن‌ها (داخلین) در آتش را واجب کرد همان قاعده دخول شما دو نفر در آتش را واجب کرد

"همسرفرعون و حضرت مریم الگویی برای دیگران" (و خداوند برای کسانی که ایمان آوردند همسرفرعون رامثال زد) این زن فرعون در جایگاه سلطنتی بالایی بود که همسرش مالک این قدرت بود، پس در مقام ملکه برای قومش بود. دنیا با همه زرق و برقش و شهوت‌ها و لذت‌هایش زیر پاهای این زن فرعون بود، اما وقتی که به خدا ایمان پیدا کرد او همه این دنیا را دور انداخت، و در مسیر بندگی برای خدا زندگی کرد، و طعم مناجات را در حالت خشوع قلبی و خضوع جسمی چشید و این حالات در لحظه‌های سجده بود که روح به درجات بالای روحانی بالامی رفت، پس همسرش را و پادشاهی او را محقر دید، و همه کسانی را که برای همسرش خضوع داشتند، کسانی که چاپلوسی همسرش را می‌کردند، کسانی که برای رسیدن به مال و مقام او حریص بودند تا به چیزی از مال و مقام او دست پیداکنند را حقیر دید

ادامه مقاله اول

و خودش را بین آن‌ها غریب دید، در این فضا بود که از نظر روحی و فکر و شعور و احساس درباره اوضاعی که در آن زندگی می‌کرد و عاداتی که داشتند و کفری که این‌ها می‌ورزیدند احساس غربت کرد، و به خانه وسیعی که در وسعت و گشایش قصرهای پادشاهی بود نگاه کرد که این قصر را باغ‌های سرسبز و بکر احاطه کرده بود و رودها از زیر آن جاری بود، پس زن فرعون در آن خانه احساس خفقان روحی کرد، پس فریاد کشید فریادی که چیزی شبیه مدد طلبی بود و استغاثه از خدایی که با چشم دلش و ایمان قلبی می‌توانست او را ببیند

(خدایا برای من خانه ای در بهشت قرار بده) آن خانه ای که در بهشت برای من درست کنی و من در بهشت رضوان تو زندگی کنم و در آنجا به یک سعادت روحی همراه با سعادت جسمی برسم. در بهشت من احساس حزن و ناراحتی ندارم آن احساس نگرانی مردم دنیا را ندارم. برای اینکه من دیگر هیچ حرمان و محرومیتی آنجا احساس نمی‌کنم که من را از نظر درونی ناراحت کند بلکه اگر هم چیزی باشد آن رؤیا و آرزوهای بزرگی است که من دارم که از درون این رویا من می‌توانم سعادت مطلق را ببینم. من در آنچه

مردم در آن احساس سعادت می‌کنند احساس بیچارگی می‌کنم و بالعکس در آنچه که مردم به آن اهمیت نمی‌دهند و به آن فکر هم نمی‌کنند احساس خوشبختی می‌کنم

و از خدا می‌خواهد که او را از فرعون و عماش نجات دهد. از فرعون می‌کند که تکبر دارد، و به افرادی که مورد استضعاف قرار گرفته اند ظلم می‌کند و از طغیان که فرعون نسبت به حیات و حقیقت دارد و از فرعون که از خدا و فرامین خدا تمرد می‌کند، نجات دهد. خدایا من نمی‌توانم تحمل زندگی با فرعون را داشته باشم چون من به فرعون مثل یک حیوان وحشی نگاه می‌کنم که به او روی می‌آورد یا با او زندگی می‌کند. بنا بر این نجات من از این فرعون زمان بزرگترین آرزوی زندگی من است

(خدایا من را از قوم ظالم نجات بده) کسانیکه جامعه فرعون را نمایندگی می‌کنند آن‌ها طغیان و قدرت و جبروت فرعون را برای او زیبا جلوه می‌دهند (در واقع چاپلوسی می‌کنند) و شخصیت او را بزرگ جلوه می‌دهند و در ظلم و تکبر به او کمک می‌کنند و به حدی می‌رسند که قاعده و اساس ظلم فرعون می‌شوند چون آن‌ها این ظلم را تمرین می‌کنند و با قوانینی که برای او تشریح می‌کنند به آن ظلم عمل می‌کنند (در واقع این قوانین را برای او اجرا می‌کنند) و خط مشی و نقشه‌های او را اجرا می‌کنند

ریع می‌کنند به آن ظلم عمل می‌کنند (در واقع این قوانین را برای او اجرا می‌کنند) و خط مشی و نقشه‌های او را اجرا می‌کنند.

از این زن مؤمنه می‌توانیم چیزهایی را یاد بگیریم او در یک مرتبه بالایی از صلح و آرامش اجتماعی زندگی می‌کرد و به یک سلم روحی رسید چیزی که خیلی از انسان‌های قوی در برابر آن احساس ضعف کردند و سقوط کردند و با این سقوط مبادی دینی آن‌ها سقوط کرد. (انسان‌هایی که نتوانستند زندگی سالمی را از نظر دینی و درونی تجربه کنند) در این الگو زنده می‌توانیم یک زن قوی را ببینیم که ضعف‌انثوی را ندارد و در او عناصر قوت جمع شده و یک روحیه عالی واراده محکم و آگاهی بسیار عمیق نسبت به پس زمینه‌های فاسدی که او را احاطه کرده است دارد و او الگوست برای کسانیکه تعلل دارند و انحراف محیطی که در آن قرار دارند را توجیه می‌کنند. پس در برابر فشارهای اجتماعی خاضع می‌شوند

آن‌ها در انحراف جامعه‌شان چه از نظر خاص یا عام در آن چه که زن فرعون به آن رسیده بود هنوز نرسیده بودند ولی بهانه می‌کردند که فساد همه جا را گرفته است مطمئناً آن زمان فساد بیشتر بود و در ضمن انسان‌های دیگر مانند زن فرعون در کانون فساد و فریب نبودند ولی فرق زن فرعون با زن‌های دیگر این است که این انسان‌ها در مقابل آن واقعیت اجتماعی که آن‌ها را احاطه کرده بود متعجب شدند و به حیرت در آمدند و در آن مرداب و باتلاق‌های اجتماعی غرق شدند و اما زن فرعون روح و عقلانیت و معنویت خود را از آن واقعه اجتماعی ارتقاء داد و به سمت آسمانی شدن و خدایی شدن رفت به گونه‌ای که

واقع نگاه کرد مثل نگاه کردن انسان آگاه و بیدار به عالم واقع، یک نگاه خیره، نگاه انسان آگاه، کسی که می خواهد عمق و درون اشیاء و عالم واقع را ببیند نه اینکه مثل خیلی*ها ظاهر را ببیند. او عمیق نگاه کرد تا از درون این واقعیت اجتماعی آلودگی ها را کشف کند و نقاط ضعف را بیرون بیاورد. تا از خلال و درون این بیداری عمیق بفهمد که چه می کند و موضع*گیری او سطحی نباشد

این چنین بود که توانست از ضعف زنانگی خود عبور کند و به یک قدرت روحی و انسانی و ایمانی برسد و بتواند در اراده قوی و آرامش بر مردانی که به این درجه نرسیده اند تقدم داشته باشد تا یک نمونه برای زنان و مردان از مؤمنین شود تا آن*ها هم بتوانند به این درجه علو از طریق بیداری دینی و ایمانی در شخصیت انسانی در محیط اجتماعی برسند

(مریم دختر عمران کسی که پاکدامنی پیشه کرد) این یک تعبیر کنایی است از پاکی و عفت این زن که توانست از طهارتش از خلال اراده روحی و ایمانیش محافظت کند و توانست با قومش روبرو شود، کسانی که می خواستند او را متهم به بد اخلاقی کنند و با تمام قدرت و علو و برتری در مقابل آن*ها ایستاد و ضعیف و ناتوان نشد. (از روح خود در او دمیدیم) و حضرت مریم و پسرش را برای عالمیان نشانه قرار دادیم این*ها ایت الله هستند از پاکدامنی مریم و ایمان او و خلقت حضرت عیسی (ع) می توان به خدا رسید. حضرت مریم کلمات پروردگارش را و کتابهای پروردگارش را تصدیق کرد) همه کتابهای آسمانی که به سوی پیامبران وحی و نازل شده است مثل تورات و انجیل. (و حضرت مریم از کسانی شد که فرمان بردار خدا شد) کسانی فرمان می برند و خاضع می شوند در برابر خدا که در عمل اخلاص دارند و بر خط مستقیم استمرار دارند

و این انسان این گونه بود که پاکیزه و طاهر ماند و با طهارت خودش به عنوان مثل و نمونه*ای برای همه انسانها در طهر و ایمان و تصدیق به رسالت خداوند شد. و انسان باید در این مسیر طاعت الهی حرکت کند. حضرت مریم از منظر قدرت یک زن برای دیگران الگوی مثال زدنی شد که بسیار به خدا نزدیک شده و به خدا تقرب داشته و به تمام تمایلات ضعف گونه ای که او را به انحراف بکشاند پیروز شد. این هم نمونه ای است که بسیار مهم است که با اراده خالص و اراده قوی به هر چه انحراف است پیروز شود تا مردان و زنان از مؤمنین و مؤمنات در هر زمان و مکان به او اقتدا کنند این بحث پیشوایی و مقتدایی است

مطلب اول: تفسیر موضعی و تفسیر موضوعی در متن های قبلی ذکر کردیم که تفسیر به لحاظ روش ها و شیوه های مفسرین به ۴ قسم تقسیم می شود: و آن اقسام عبارتند از: ۱- تفسیر تحلیلی ۲- تفسیر اجمالی ۳- تفسیر مقایسه ای ۴- تفسیر موضوعی. و ممکن است این ۴ قسم را در یک تقسیم بندی دیگری قرار دهیم که شمول زیادی دارد پس قرار می دهیم ۳ قسم اول را تحت یک عنوان جامع به نام تفسیر موضوعی و آن را قرار می دهیم در مقابل تفسیر موضعی

تفسیر از لحاظ روش مفسرین دو نوع است: تفسیر موضعی و تفسیر موضوعی در تفسیر موضعی مفسر مراجعه می کند به یک موضع خاصی از قرآن، که در این نوع تفسیر تبعیت می کند ترتیب آیات در سوره ها و این شیوه تفسیر ممکن است با روایت باشد یا با نظری پسندیده باشد و گاهی تحلیلی است هنگامی که آیات مفصل باشد یا اجمالی است هنگامی که آیات مختصر باشد و گاهی مقایسه آیات می باشد زمانیکه مفسر می خواهد روش مقایسه آیات را اتخاذ کند. تفسیر موضوعی تفسیری است که مفسر ملتزم می شود که موضوعی را انتخاب کند نه موضع مشخصی را پس باید همه آیات قرآن را از مواضع خاص که مرتبط است با موضوع را جمع کند و از تمام این آیات بنایی کامل را به وجود می آورد که این بنا تقریر می کند موضع قرآن را در قضیه خاصی

تفسیر تحلیلی و اجمالی و مقایسه ای را تفسیر موضعی نامیدیم. به خاطر اینکه مفسر در یک جایی خاص از قرآن باقی می ماند و تجاوز نمی کند و بدون اینکه تفسیر کند آن موضع را به موضع دیگر تعدی نمی کند مگر بعد از اینکه آن را کامل کند مثلا مفسر در سوره بقره قرار دارد جایی نمی رود تا اینکه تفسیر سوره را تمام کند و زمانیکه با یک گروه از آیات مواجه است با آن گروه می ماند و به واحد قرآنی دوم منتقل نمی شود مگر بعد از تمام شدن واحد اول و زمانیکه آیه ای از آیات را تفسیر کند تجاوز نمی کند به آیه ی بعدی مگر اینکه تفسیر آیه اول تمام شده باشد. بنابراین صحیح است اطلاق اسم تفسیر موضعی بر این نوع از تفسیر و همه تفاسیر در طول قرن های متمادی گذشته در تاریخ اسلام از نوع تفسیر موضعی بودند به گونه ای که ممکن است معتبر بدانیم از تفاسیر موضعی برای قرآن

اما تفسیر موضوعی در مقابل تفسیر موضعی است به خاطر اینکه محقق و مفسر در موضعی خاص از قرآن باقی نمی ماند سوره یا گروهی از آیات یا درسی از قرآن یا آیه ای بلکه محقق موضوعی را برای تحقیق خود انتخاب می کند و جولان موضوعی در سوره و آیات به وجود می آورد. راه حل مسئله را قرآن چگونه ارائه می دهد سوره های مختلف و آیات متعدد مرتبط با این موضوع را می بیند و در آن بحث می کند و به موضوع

دیگری توجه و التفات نمی کند. می توان نام دیگری بر تفسیر موضعی قرار دهیم و آن تفسیر تجزیه ای است همانطور که به تفسیر موضوعی اسم تفسیر موضعی را اطلاق می کنیم

شهید صدر در کتاب مدرسه قرآنی اش راجع به منظورمان از موضع و گرایش تجزیه ای این است به روشی که در آن روش مفسر در ضمن چارچوب قرآنی (آیه به آیه) و موافق با سلسله تدوین آیات در قرآن و مفسر در این چارچوب روش پس می رود و تفسیر می کند قطعات آن را جز به جز. شهید صدر درباره تفسیر توحیدی می گوید: رویکرد دوم را: گرایش توحیدی یا تفسیر موضوعی می نامیم

این روش شامل این نمی شود که تفسیر قرآن شود به روشی که تفسیر تجزیه ای عمل میکند. بلکه این گرایش تلاش می کند به بررسی و تحقیق قرآنی بپردازد در خصوص موضوعی از موضوعات زندگی عقایدی یا اجتماعی یا هستی... وجه تسمیه تفسیر موضعی به تجزیه ای این است که مفسر تجزیه می کند آیات را تقسیم می کند به چند جمله: گاهی قسمت می کند بر جملات آت جمله به جمله و گاهی قسمت می کند بر کلمات آن کلمه به کلمه

و وجه تسمیه تفسیر موضعی به توحیدی به خاطر این است که مفسر به وحدت می رساند آیات مختلفی که از یک موضع واحد بحث می کند و جمع می کند بین آنها را (ایجاد وحدت) و خارج می کند حقایق آیات را و القانات مختلفی که به افراد وارد می کنند بعد از اینکه یک نگاه تجمعی توحیدی دارد. و خلاصه اینکه تفسیر تحلیلی تفسیر موضعی، نامیده می شود و همچنین تفسیر تجزیه ای نامیده می شود و همانا تفسیر موضعی، تفسیر توحیدی نامیده می شود

مطلب دوم فرق میان تفسیر موضعی و تفسیر موضوعی سزاوار است که تفسیر تحلیلی، تفسیر موضعی نامیده شود و تفسیر مقابل او را تفسیر موضعی نامید. در اینجا فرق های میان تفسیر موضعی و تفسیر موضوعی وجود دارد که ذکر می کنیم بعضی از آنها را

۱- مفسر در تفسیر موضعی در قرآن و سوره و آیات نگاه می کند، و از قرآن شروع می کند و در قرآن باقی می ماند و با قرآن تمام می کند و در محضر قرآن می نشیند و چیزهایی را از قرآن دریافت می کند و به قرآن گوش می دهد و هر چیزی از قرآن را که دریافت می کند و می گیرد، ثبت می نماید. در حالیکه مفسر در تفسیر موضعی از عالم واقعی که در آن زندگی میکند شروع می کند و نیازهای امت انسانی را در زمان خود، نیازهایی که در جوانب مختلف است در ک می کند نیازهای فکری، نظری، علمی، رفتاری، انسانی، تمدنی، سیاسی، اقتصادی و غیر آن. مفسر بعد از آگاهی از نیازهای واقعی و خوب شخیص می دهد آنها را و تمام زوایای آنها را آگاهی پیدا می کند، رومی کند (توجه می کند) به قرآن برای اینکه تعامل

خوبی با قرآن داشته باشد و یاد می‌گیرد از قرآن و نظر قرآن را در این نیازها و قضایای واقعی زمان خود می‌شناسد

قرآن پژوه در تفسیر موضوعی در محضر قرآن می‌نشیند، نشست کاملاً مثبت و فعال، با قرآن محاوره می‌کند (حرف می‌زند) و قرآن را به نطق در می‌آورد و سوال می‌کند و از قرآن نظر خود را که نظری مثبت و صادق و قطعی و واقعی در قضایا و موضوعاتی که مردم در زمان خود زندگی می‌کنند، می‌طلبد و از قرآن حقایق یقینی و قطعی را می‌گیرد و بعد از اینکه از قرآن جواب‌های علمی واقعی و درست که مربوط به موضوعات است دریافت کرد به ترتیب و دسته‌بندی این جوابها اقدام می‌کند و آن را تقدیم می‌کند به اُمت و جامعه خویش که بر اساس این جوابها ی قرآنی واقعیت زندگی خود را اصلاح کنند

قرآن پژوه در تفسیر موضوعی دائماً میان عالم واقعی که مردم در آن زندگی می‌کنند و میان قرآن، در حال ارتباط (آمد و شد) است او می‌خواهد اصلاح کند عالم واقع را بر اساس موضوعات قرآنی و ابعاد واقعی را در موضوعات قرآنی درک می‌کند و می‌فهمد. همانا مفسر در تفسیر موضعی توجهی به عالم واقعی که مردم در آن زندگی می‌کنند، ندارد و همواره با آیات قرآن باقی می‌ماند که آنها را شرح، تفسیر و تحلیل و تفصیل کند. در حالیکه مفسر در تفسیر موضوعی ارتباط بین عالم واقع و بین قرآن را به خوبی برقرار می‌کند، و القائات واقعی قرآن را می‌فهمد، و اصلاح می‌کند عالم واقع را بر اساس قرآن، مفسر از حسن تشخیص نیازهای واقعی شروع می‌کند (نیازهای واقعی را خوب تشخیص می‌دهد) و منتهی می‌شود به حسن تقدیم و عرضه علاج قرآنی برای علام واقع

در تفسیر موضعی تحلیلی، مفسر به تجزیه و تحلیل آیات و جمله‌ها و ترکیب آیات اکتفا می‌کند و دلالت‌های تفصیلی جزئی را از دل آیات خارج می‌کند. در حالیکه در تفسیر موضوعی مفسر این مدلول‌های تفصیلی را جمع می‌کند و میان آنها هماهنگی برقرار می‌کند و میان جزئیات مفرد و کلی‌های عامی که جامع آنها است، ربط می‌دهد و از مجموعه آنها نظریه قرآنی واقعی را استخراج می‌کند. در تفسیر موضعی مفسر جمع می‌کند بین دلالت‌های تفصیلی متفرقه را جمع می‌کند تا یک نظریه قرآنی کاملی را استخراج کند که هماهنگ اس با نبوت یا سنت‌های الهی یا حکومت یا عبادت. یعنی همانا تفسیر موضعی، مقدمه و سنگ بنای اولیه متفرقه برای تفسیر موضعی به عنوان مکمل می‌باشد

در تفسیر موضعی مفسر تقدیم می‌کند به مسلمانان علم تفسیری نظری و معلومات تفسیری فرهنگی که در مجالات علمی متنوع می‌باشد در عقیده و حدیث و لغت و بلاغت و نحو و فقه. در حالیکه در تفسیر موضعی مفسر تقدیم می‌کند به مسلمانان فک و اندیشه، راه حل‌های قرآنی را برای مشکلات عالم واقع و حقایق

قرآنی در قضایای اجتماعی و تمدنی (بشری). پس راه درمان و شفا در تفسیر موضوعی خیلی مهم و دقیق تر و شمول و فراگیرتر است

اگر در تفسیر موضعی تحلیلی مفسر خدمت می کند به آیه و جمله و مفردات قرآن همانا در تفسیر موضوعی مفسر خدمت می کند در مورد اهمیت و رسالات قرآن و وظیفه قرآن در زندگی مسلمانان. و تعامل مسلمانان را با قرآن زیاد می کند و آنها را قانع و راضی به حقایق قرآن می کند و مردم را دعوت می کند به سمت قرآن. همانا تفسیر موضعی با اهداف و اصول اولیه و با اطلاق های اساسی قرآن متناسب است و در خدمت اطلاق هاست و آنها را به خوبی عرضه می کند و مردم را به سوی آن دعوت می کند

معنی حرف ما این نیست که از فرق های تفسیر موضعی و تفسیر موضوعی بیان کنیم که تفسیر موضعی با مقاصد قرآن و نیازهای زمان حاضر همراهی دارد و نمی خواهیم بگوییم که بی اعتنا باشیم و کناره گیری کنیم نسبت به تفسیر تحلیلی موضعی یا اینکه این تفسیر را رها کنیم به اعتبار اینکه تفسیر تقلیدی است که تناسب دارد با مسلمانان گذشته و با زمان ما تناسب ندارد. کسی که این بگوید چنین سخنی را خطاکار است و قرآن را خوب نفهمیده است و تفسیر قرآن را خوب نشناخته است. کسی که وارد تفسیر موضعی می شود بدون آگاهی به تفسیر موضعی در خطایی واقع خواهد شد که لابد منه است و معانی و موضوعات قرآن را تحریف خواهد کرد

همانا تفسیر موضعی شرطی برای ورود به تفسیر موضعی و مقدمه برای آن است و چاره ای نیست که تفسیر موضعی سبقت بگیرد از تفسیر موضعی. این دو نوع از تفسیر (موضعی و موضوعی) دو مرحله ای هستند که تکمیل کننده یکدیگرند و دو گام هستند که همدیگر را پیروی می کنند و درجه به درجه می باشند. قدم دوم را جایز نیست برداریم جدا و بدون قدم اولی و جایز نیست به مرحله دوم برسیم بدون تحصیل و رسیدن به مرحله اول بر کسی که اراده کرده وارد تفسیر موضعی شود واجب است که تحقیق کند تا اولا حاصل شود برای او تفسیر موضعی و اینکه بهره بگیرد از علم تفسیر تحلیلی و بخواند کتاب های تفسیر موضعی که بر گرایش ها و مکاتب مختلف تدوین شده است. و بعد از اینکه توانست مرحله اول را بدست آورد و به خوبی توشه برداشت، به مرحله دوم قدم می گذارد و انتقال پیدا می کند به مرحله دوم، نگاه می کند به موضوعات و حقایق قرآن و استصحاب می کند آن علم تفسیری تحلیلی را. و زمانیکه آیات با موضوعات مختلف را جمع کرد چاره ای نیست که مطلع شود از تفسیر این آیات در کتاب های اصیل و بنیادین تفسیر تحلیلی موضعی مثل تفاسیر طبری، زمخشری، ابن کثیر و سید قطب. به خاطر اینکه فهمش برای آیات و القاءات آیات، قطعی باشد و تدبرش در آیات صحیح باشد

قرآن به زبان عربی روشن و فصیح و اعجازگونه نازل شده است پس چگونه درک می کند موضوعات آن را و می فهمد حقایق آن را و به راه حل و علاجی در قرآن واقف می شود، کسی که لغت و بلاغت و ساختار ها و اسلوب ها قرآن را نمی فهمد و کسیکه نمیداند صحیح بودن یا نبودن روایات ماثوره را در تفسیر، و کسی که نمی داند معانی واژگن غریب و اسباب نزول آیات و ناسخ و منسوخ رادر قرآن ادامه دارد

ادامه مقاله دوم

همانا مفسر در تفسیر موضوعی جوانب تفسیری تحلیلی را در کتابش نمی نویسد و در ضمن بحث های موضوعی قرآنی هم ذکر نمی کند و قاریان را به این تحلیلات و تفصیلات مشغول نمی کند ولیکن اطلاع دارد بر آنها و می داند آنها را و آنها را وسیله ای برای خوب درک کردن حقایق و موضوعات قرآنی قرار می دهد. شهید صدر در مورد اینمساله می گوید: تفسیر موضوعی در این مقامی که بحث می کنیم بهترین رویکردی است که در تفسیر اتخاذ کرده ایم. کلام شهید صدر به این معنا نیست که ما دیگر بی نیاز هستیم از تفسیر تجزیه ای و این افضلیت به این معنا نیست که رویکردی را با رویکردی دیگر عوض کنیم و تفسیر تجزیه ای را از اول کنار بگذاریم و تفسیر موضوعی را اخذ کنیم. این کلام بیان می کند که ما یک رویکرد را به رویکردی دیگر اضافه کنیم به خاطر اینکه تفسیر موضوعی چیزی نیست مگر اینکه یک گام جلوتر است نسبت به تفسیر تجزیه ای، و این معنا ندارد که ما بگوییم بی نیاز هستیم از تفسیر تجزیه ای با اخذ رویکرد موضوعی. بنابراین مساله در اینجا مساله جایگزینی نیست بلکه این مساله ضمیمه کردن رویکرد تفسیر موضوعی به رویکرد تفسیر تجزیه ای است. یعنی نسبت به تفسیر ۲ گام را فرض می کنیم: یک گام تفسیر تجزیه ای و گام دیگری تفسیر موضوعی است

علت های ظهور تفسیر موضوعی و میزان اهمیت آن در آنچه که گذشت بیان کردیم که همانا تفسیر موضوعی (مفهوم علمی و روشی و موضوعی) علم تفسیر جدید است (معاصر). مفسرین گذشته به این شیوه بحث نکرده اند. همانا تفسیر موضوعی نیازهای مسلمان امروز را پاسخ می دهد. و بیان کردیم که برای رسیدن به تفسیر موضوعی باید از تفسیر موضعی شروع کنیم و آن را کامل کنیم و بعد برویم سراغ تفسیر موضوعی (موضعی و موضوعی) تکمیل کننده همدیگر می باشند، متغایر و متضاد نمی باشند. همانا تفسیر موضوعی تفسیر آینده است این تفسیر تازه در اولین گام های خود قرار دارد چه در جانب نظری و قاعده مندی و روشی یا در بحث تطبیقی و میدانی و عملی

اسباب ظهور تفسیر موضوعی و میزان اهمیت آن : در آنچه که در مطالب سابق ذکر شد مبنی بر اینکه تفسیر موضوعی - که یک تفسیر به مفهوم علمی و روشی و موضوعی است - یک تفسیر جدید و علم تفسیری معاصر است (یعنی سابقه نداشته که دیگران آن را انجام دهند). مفسرین سابق ، به این شیوه به بحث ننشسته اند . و همانا تفسیر موضوعی نیازهای مسلمانان معاصر را پاسخ می دهد . و این را هم ذکر کردیم که برای رسیدن به تفسیر موضوعی می بایست از تفسیر موضعی شروع کرد و این دو تفسیر متمم هم هستند یهنی تفسیر موضوعی تکمیل کننده تفسیر موضعی است بنابراین این دو تفسیر همدیگر را کامل کرده و تغایری بین آنها نیست یا تناقضی با هم ندارند . قطعاً تفسیر موضوعی همان تفسیر آینده است (یعنی تفسیری است که پاسخگوی مشکلات آینده است) و این تفسیر در اولین گامهای خودش است چه در بحث نظری ، قاعده مندی ، روش مندی ، چه در جانب تطبیقی ، میدانی و علمی یا عملی (یعنی در نظر و عمل این نگاه به تفسیر جوان است

مطلب اول : اسباب ظهور تفسیری معاصر : علیرغم کثرت تفاسیر سابق مفسرین نتوانسته اند همه معانی قرآن را ارائه دهند و علیرغم تلاش اندیشمندان و علماء ما که مفسرین پیشین و بزرگوارند و نظراتشان در قرآن نافذ و دقیق بوده الا اینکه همه قرآن را آنها نتوانستند پوشش دهند (یعنی بخش هایی از قرآن است که بر جای مانده و نظرات جدیدتری را می طلبد). آنها از قرآن چیزهایی را گرفتند آنها آنچه از گنج ها و جواهرات قرآن و لولو ودرّ موجود در قرآن را اخذ کردند و به ما ارائه دادند اما باز از قرآن که مانند دریا و بحر است هنوز گنج ها و لولو و مرجان و جواهراتی را در خودش ذخیره کرده و علماء هر وقت مشتی از این آب دریای قرآنی را برداشتند همچنان این آب غنی و زیاد و فراوان باقی مانده است و همچنانکه گفته است علی بن ابیطالب (رضی الله عنه) (به نقل از نویسنده سنی) : علماء از آن سیر نمی شوند و عجایب قرآن تمام نمی شود و با کثرت مراجعه به آن قرآن کهنه نمی شود . چقدر علماء سابق و گذشته ما از معانی و دلالات قرآنی و میادین قرآنی و از فضاهای قرآنی به یادگار گذاشتند علیرغم اینکه آنچه برای ما به جا گذاشتند نفیس و اصیل بوده است و ما چقدر می توانیم از معانی و دلالت های قرآنی برای نسل های بعدی منتقل کنیم و چقدر نسلهای بعدی می توانند .. بر همه علماء در تعاملشان با قرآن در این گفته ها انطباق وجود دارد هم چنان که گفته شده آنها برای دیگری آنچه را که به ارث و یادگار گذاشتند و این (کم) ها که گفته شد به معنی این است که در واقع زیاد گذاشتند اما باز زیادی آنها در مقابل قرآن باز ناچیز است و این (کم)

خیری است و استفامی نیست . و می توانیم خلاصه کنیم (. ۱- طبیعت عمومی برای این عصر جدید که ما فضای کنترل و هدایت های جاهلیت را در عالم می بینیم و بشر را به جهتی که خودش می خواهد هدایت می کند وانتفاش (پراکندگی و گستردگی) کفر و افکار و نظرات جاهلیت مدرن امروزی در حال انتشار است و این افکار در حال رسیدن به اذهان و جوامع اسلامی است و قیام کفار که به پاخاسته اند و جنگ فکری را بر ضد مسلمانان راه انداخته اند . پس این نیاز ما (در برابر جنگ فکری و فرهنگی) متفکرین و دانشمندان معاصر را واداشت که توجه و تدبر بیشتری به سوی قرآن صورت گیرد . تا حقایق و دلالت های آن را از قرآن استخراج کنند حقایق و دلالات هایی که می توانیم افکار و مبانی فکری که از سوی جاهلیت به سوی ما آمده را رد کنیم و با آنها مواجهه کنیم و سپری امن برای مسلمین در برابر شرها باشد . و این حسن فهم متفکرین و معاصرین را می رساند که آنها خوب این جهاد فکری را فهمیدند . و در واقع این مهمه قرآن متمثل است و خودش را نشان می دهد در این آیه و قول خداوند متعال (از کفار تبعیت مکن و با آنها جهاد کن یک جهاد کبیر و بزرگ) مهم ترین علل و اسبابی که منجر به ظهور موضوعی شد

ادامه مقاله دوم

وضع نگران کننده عمومی مسلمین در این زمان است که این زمان شاهد آن است که کنار و حاشیه رفتن قرآن از زندگی مسلمانان دیده می شود . چون خلافت اسلامی تمام شد (از نگاه نویسنده سنی) و اسلام از حکومت و هدایت اجتماعی دور شد و می بینیم که روش های زندگی در شهرهای اسلامی شروع شد که کاملاً بر اساس سبک های غیر اسلامی بود و اسلام در نهادها و جوامع اسلامی کاملاً غریب ماند . و این پدیده مروجان و داعیانی از علماء را دعوت کرد که به سمت قرآن برگردند و مسلمانان را ملتزم کرد که به اسلام التزام عملی و نظری داشته باشند . و قرآن و هدایت های قرآنی را در زندگیشان بکار ببرند و با زندگی اجتماعی شان تطبیق دهند . و برای همین به تحقیق در مورد موضوعات قرآن قیام کردند و تقدیم مسلمانان گردید تا مسلمانان آن را بفهمند و همه آنرا در برگیرند و کاملاً بر آنها منطبق شوند تا تربیت گردند و بر اساس آن التزام عملی پیدا کنند

همراهی پیشرفت علمی معرفتی در این زمان است که اینها با مسلمین و عصر معاصر همراه شده اند عصر امروز شاهد این است که علماء نیاز به توجه و تخصص به دانش قرآن داشته و به روشی و علمی بودن قرآن به طور عمیق بنگرند . اینها سعی می کنند جزییاتی که متفرقه هستند را در یک چارچوب گسترده جمع کنند . متفکرین معاصر اهتمامشان به تفسیر و تجزیه و تحلیل و رسیدن به مسائل علمی و موضوعات فرعی قرآن به صورت فردی و کاملاً منعزل از نظایر این مسایل نبوده است بلکه آنها به سوی تصنیف و گروه بندی موضوعی

که شامل مسائل و موضوعات و قضایای مختلفی است اهتمام ورزیدند. به همین علت متفکرین مسلمان به قرآن روی آوردند و نگاهشان به قرآن و موضوعات قرآنی یک نگاه توحیدی و تجمیعی بود که اینها را همه در یک چارچوب قرار دهند تا یک نظام فکری را کشف کنند و مقاصد عام قرآن را ملاحظه کردند و از دل قرآن موضوعات عام یکسانی را استخراج کردند و پژوهش های خود را ارائه دادند و همه این مطالب و درسها برای این بود که به یک تفسیر موضوعی برسیم

یک سری آثار علمی بسیار عام که متعلق به قرآن و الفاظ قرآن بود منتشر گردید و درسهای آنها که به صورت دایره المعارفی بود بحث کنندگان در قرآن را بسیار یاری نمود و این مسیر قرآن پژوهی را بر قرآن پژوهان در استخراج موضوعات قرآنی از سوره ها و آیات آسان نمود. بعضی از این معجم ها و دایره المعارف های علمی از سوی مستشرقین غربی صادر شد مانند کتاب نجوم القرآن فی اطراف القرآن که یک مستشرق آلمانی به نام فلوجل نوشته و کتاب تفصیل موضوعات القرآن را که مستشرق فرانسوی جول لا بوم نوشته و کتاب مستدرک که بر کتاب لابوم که مستشرق فرانسوی ادوار مونتیه نوشته است. و بعضی از این معاجم و دایره المعارف ها از سوی پژوهش گران مسلمان صادر شد یا از سوی جوامع عربی شکل گرفت مانند کتاب المعجم المفهرس الفاظ القرآن از محمد فواد عبدالباقی و کتاب المعجم ادوات و شمائر فی القرآن از دکتر اسماعیل عمایره و دکتر مصطفی السید که ان تکمیل کننده معجم عبدالباقی است و کتاب معجم المفهرس القرآن کریم که یک انجمن زبان عربی در قاهره مصر آن را چاپ کرده و کتاب درایات لاسلوب القرآن الکریم که محمد عبدالخالق عظیمه چاپ کرده است. و همه این معاجم تمرکز پژوهشگران را بر موضوعات قرآنی تسهیل کرد. همه این معاجم قرآنی موجب تسهیل معرفت آیات قرآنی که یک موضوع واحدی را دنبال می کردند شد و در یک مدت زمان کوتاهی ما به این هدف رسیدیم و همچنین این آیات را ارزیابی و تجمیع کرد و وجود این معجم ها ره انتشار تحقیقات موضوعی در خصوص قرآن کمک کرد

بخش های تفسیر در دانشگاههای عالی دینی و اسلامی موجب شده که التفات خاصی صورت گیرد تا اهمیت دروس موضوعی قرآن بیشتر شود از تفاسیر ترتیبی به سمت تفسیر موضوعی موجب شد تا استاد های راهنما طلابشان را به سمت نوشتن تفسیر موضوعی جهت دهی کنند. و همچنین در موضوعات قرآنی بحث و پژوهش کنند و دانشگاههای دینی اسلامی پژوهش های مختلفی در قالب رسائل علمی و دانشگاهی ارائه شده است. که اینها از لحاظ ارزش علمی کاملاً متفاوت با اقدامات قبلی است اما ما در آغاز گام هستیم گامی که مشجعه و امیدوارکننده و تشویق کننده است

مطلب دوم: میزان اهمیت تفسیر موضوعی تفسیر موضوعی: عبارت است از تفسیر این عصر و همچنین تفسیر فردا و آینده اهمیت فراوانی نزد مسلمین دارد و نیاز مسلمانان به این تفسیر یک نیاز مبرم و مسلم است. و این تفسیر موضوعی برای مسلمانان فایده های فراوانی را از جهت ارتباطشان با قرآن مجید به بار

می آورد و محقق می کند. و از جهت اینکه مسلمانان مبادی و حقایق قرآن را می شناسند و درک می کنند. و از جهت تشکیل تصوراتشان و در نهایت به فرهنگ خودشان و فرهنگ اسلام برسند. و از این جهت که اینها باید خطاهایشان را اصلاح کنند و جامعه شان را ایجاد کنند و از این جهت که خوب بتوانند اسلام و قرآن را به دیگران عرضه کنند و بتوانند در مقابل دشمنان اسلام و قرآن مقاومت کنند. و در ذیل میزان اهمیت تفسیر موضوعی را بیان خواهیم کرد

تفسیر موضوعی از عوامل اساسی و اصلی در حل مشکلات مسلمانان معاصر است. تقدیم کردن یک راه حل برای مشکلات از اساس قرآن است. مسلم است که مسلمانان امروز از مشکلات خیلی جدی و متفاوتی که دارند رنج می برند و این هم مورد اتفاق است که حل این مشکلات راهم اساساً در قرآن باید پیدا کرد. وقتی محققین در تفسیر قرآن بحث می کنند و قرآن پژوهی می کنند برای مسلمانان راه حل های قرآنی را تقدیم می کنند تا مشکلاتشان را با این راه حل ها ل کنند

تفسیر موضوعی برای ارائه قرآن ابزار و وسیله ای ضروری و روشی است و این ابزاری است برای ارائه روشی و علمی قرآن برای انسان این عصر و زمان. و وسیله ای برای ابراز عظمت این قرآن می باشد و تفسیر موضوعی ابزاری ضروری است برای خوب ارائه کردن و عرضه مبادی و موضوعات قرآنی و ابزار این کار همان بکارگرفتن معارف و علوم جدید و فرهنگ های مختلفی است وسیله ای برای اداء این هدف و غرض می باشد تفسیر موضوعی به طور عمومی عهده دار میزان اهمیت و میزان بیان و میزان نیاز انسان معاصر به آن است و نیاز انسان معاصر به اسلام و قرآن به طور خصوصی و می خواهد انسان را اقناع کند به اینکه قرآن حاجات و نیازهای او را برآورده می کند

امروز علماء و دانشمندان و محققین اسلامی باید در برابر دشمنان قرآن و اسلام ایستادگی کرده و افکار جاهلی آنها را خط بطلان کشیده و این امکان پذیر نیست مگر بوسیله تفسیر موضوعی

ارائه ابعاد و فضاهای مختلف و افق های جدید برای موضوعات قرآنی از طریق تفسیر موضوعی است و در واقع این ابعاد جدد برای موضوعات قرآنی که در خلال تحقیق و پژوهش کشف می شود اقبال و روی اوری مسلمانان به قرآن را زیاد می کند و اعتماد آنها را به قرآن مجید و ارتباط با قرآن را زیادتر و محکم تر می کند

ادامه مقاله دوم

تفسیر موضوعی یک زنده بودن و نشاط واقعی را برای قرآن ظاهر می کند و تفسیر موضوعی این مباحث و زنده بودن و نشاط قرآن را آشکار می کند و تفسیر موضوعی ماموریت علمی و پویایی و قرآنی را آشکار می کند. و در این شیوه ی تفسیری پژوهشگران قرآن به یک سری موضوعات قدیمی نگاه نمی کنند که قبل

از پانزده قرن نازل شده بود و پژوهشگران قرآن را به شکل یک بحق علمی و واقعی عرضه می کنند که می تواند قضایا و مشکلاتی که امروز هست و بشر را به مشکل انداخته به چالش بکشد. و این قرآن به مسلمانان به عنوان یک موجود زنده نگاه می کند و این آن بُعد زنده ای برای قرآن کریم است

تفسیر موضوعی با اهداف اسلامی که قرآن آنها را دنبال می کند این تفسیر موضوعی است که می تواند آن را پوشش دهد و با آن متفق شود و تفسیر موضوعی تلاش می کند این اهداف قرآن و اولیات قرآنی را در زندگی مسلمین محقق کند

تفسیر موضوعی اصل و اساس پژوهش های قرآنی است. تفسیر موضوعی این پژوهش های قرآنی را مقابل پژوهشگران عرضه می کند که این عرضه یک عرضه قرآنی است در عین حال علمی و روشی هم است و تفسیر موضوع اساس اصلاح و تجزیه و تحلیل این پژوهش ها و دراسات است و همچنین ما را از ان افکار و مشارب و راههای غیرقرآنی که عارض شده به راحتی خلاص می کند

تفسیر موضوعی دوباره ما را احیاء می کند و محکم وصل شدن به قرآن را می بینیم بوسیله علوم شرعی اسلامی مختلفی که وجود دارد. لذا باید به تفسیر موضوعی مراجعه کرد و این علوم شرعی را بر اساس هدایت ها و رهبری ها و حقایق قرآنی عرضه نمود و بوسیله تفسیر موضوعی است که هر چه بوسیله این علوم موجود که با قرآن سازگاری ندارد همه ملغی می شوند. از این علوم شرعی و اسلامی مانند علم عقاید و بلاغت و نحو و تاریخ و قصص و احکام شرعی و احوال شخصی را داریم. و از بین اینها همچنین علوم اقتصاد و سیاست و جامعه شناسی و فرهنگ شناسی و تمدن را باید بشناسیم

بوسیله تفسیر موضوعی است که روشهایی برای دعوت و حرکت و اصلاح تقدیم می شود و از طریق تفسیر موضوعی است که دعوت کننده به اسلام و عاملین اسلام به حقایق قرآن در فهم روش دعوت به اسلام و فهم روش جهاد برای خدا و ایجاد تغییر و اصلاح در جامعه آشنا می شوند و اینها همه نشات گرفته از تفسیر موضوعی است

تفسیر موضوعی اساس تعمیق و ژرف اندیشی قرآنی برای علوم و موضوعات و معارف علوم انسانی و تمدنی علوم مختلف است. علوم مختلفی که امروزه انسانهای تحصیل کرده و با فرهنگ بیشتر به اینها روی می آورند مانند علم نفس و جامعه شناسی و علوم تربیتی و فرهنگ و تمدن و علوم انسانی و رفتارهای انسانی و تقدم و پیشرفت و توسعه آموز انسانیهای دانشگاهی به ان روی آورده اند. و پژوهشگران قرآنی یک نگاه قرآنی موضوعی روشن را برای انسانهای دارای تحصیلات علوم عالی که امروز دارند زندگی می کنند ارائه داده است. و این از مهم ترین وسایل و ابزار موضوعی علمی است که می توان در مباحث قرآنی و اسلامی ارائه داد

بوسیله تفسیر موضوعی است که دلالات و مضامین آیات قرآنی توسیع و وسعت داده می شود و همچنین ابعاد و معانی جدیدی به این دلالات و مضامین آیات اضافه می شود آن ابعاد جدیدی که مورد توجه مفسرین قبلی نبوده و کسانی که می خوانند و قرائت می کنند در کتب تفسیر موضوعی (ترتیبی) این مطالب را نمی دانستند و نیافته اند

وسیله تفسیر موضوعی پژوهشگران امر خدا را تنفیذ و اجرا می کنند امر خداوند تدبر در قرآن است پس با تفسیر موضوعی قرآن پژوهان می توانند تدبر در قرآن داشته باشند و دقت نظر در آن نمایند و به خوبی درک و فهم شان را بالا ببرند و فهم نصوص قرآن را و تاویل نصوص قرآن را بالا ببرند

با تفسیر موضوعی است که قرآن پژوهان به این نتیجه از آیات و موضوعات قرآنی می رسند و تفسیر سابق که به روش موضوعی و تربیتی ارائه شده بود وسیله ای می شوند برای این هدف و مقدمه ای می شوند برای گرفتن نتیجه

تفسیر موضوعی وسیله ای روش مند است برای بالا بردن سطح فکر علمی موضوعی در نزد پژوهشگران . و از طریق این پژوهش در موضوعات قرآنی که پژوهشگر قیام می کند به یک ریاضت عقلی علمی یعنی یک ورزیدگی عقلی و علمی را دارد که از طریق این حرکات متوالی و منظم ذهنش را تیز و آماده می کند برای این کارها عقلش را هم تمرین می دهد و نظرات خودش را هم منظم و آبدیده می کند و بوسیله اینهاست که در جهان فکر که یک فکر موضوعی است ارتقاء می یابد و به این شکل به صورت یک متفکر قرآنی مطرح می شود و پژوهشگر موضوعی برای قرآن می گردد

پژوهشها و تالیفات در تفسیر موضوعی خیلی محدود است و حجم کمی دارند هنگامی که ما آن را با مجلات و کتبی که در تفسیر موضوعی نگاشته شده مقایسه می کنیم . و این شدنی است که ما هر موضوع قرآنی را در یک کتاب چاپ کنیم و این باعث می شود که مردم به سراغ اینگونه تفسیرها بیایند و بتوانند آن را به راحتی بخوانند و افکار آنها را به خوبی پوشش داده است . همچنین به خود مولف هم آسان می شود اگر هر موضوعی در یک کتاب گفته شود و این شدنی است که در یک فاصله زمانی خیلی کم یک پژوهش کامل را در مورد یک موضوع قرآنی خاص انجام دهد . و هنگامی که این بحث تمام شد می توان این بحث را به یک موضوع جدید منتقل کرد وقتی مفسر بخواهد قرآن را بصورت تفسیر موضعی و تربیتی ارائه دهد و گاهی پیش آمده که مفسر قبل از اتمام تفسیر موضعی خودش مرده و نتوانسته تفسیر کاملی ارائه دهد اما در تفسیر موضوعی این شدنی است و می تواند یک موضوع را به طور کامل ارائه دهد

روش های مردم در فهم قصص قرآنی شایسته است که اینجا به وقفه ای داشته باشیم تا روشن بکنیم روشهای مختلف مردم را در یک مورد خاص و مهمی که به فهم قصه های قرآنی و داستان های قرآنی مربوط می‌شود. آن چیزهایی که در این قصه مطرح شده این هاست: بسیاری از قصه های قرآنی قبلاً شناخته شده نبودند، بین اقوام و ملل مختلف نه در کتابهای دینی و سماوی مثل تورات و نه در آثار تاریخی، و گفته شده این همه چیز که گفته شده همه مختص به این داستان است و لا غیر.

رای شیخ محمد عبده در قصه بقره و به تحقیق خارج کرده این قصه را استاد امام محمد عبده این قصه بنا بر این که نوعی از تشریح است که موجود بوده است در زمان بنی اسرائیل برای غرض رسیدن به معرفت قاتل مجهول در مثل این حادثه، و از پشتیبانی کرده رشید رضا با آوردن متونی از تورات که در خصوص این واقعه تشریحی وارد شده و تاکید کرده است. گفت استاد عبده: اهل شبهه در قرآن می گویند: همانا بنی اسرائیل برایشان شناخته شده نبود این قصه، چون همچنین قصه ای در تورات وجود ندارد، قرآن آن را از کجا آورده است؟ ما میگوییم همانا قرآن اینها را از طرف خدا آورده در مورد بنی اسرائیلی که متاخر هستند از زمان تورات، که آنها اون چیزی که یاد داده شدند آن را فراموش کردند، تنها یک بهره ای ناچیز از تورات بردند. در تورات ذکر شده این حکم، حکم الهی است، وقتی انسان می میرد و مقتول می شود و قاتلش مشخص نیست. گاوی نبوده باشه که زمین را باهاش شخم بزند و همچنین لاغر نباشد در جایی که آبراه هست، ذبح بکنند. و بشویند همه شیوخ مدینه دستانشان را در نزدیکی محل کشتن گاوبر روی آن گاو و گاوی که شکستند گردنش را و گاو خاصی است، سپس می گویند: همانا داستان ما این خون را نریخته است ببخش قوم بنی اسرائیل را و هرکس انجام ندهد معلوم می شود که او قاتل است، و با این قانون حفظ خون اراده شده، و احتمال داده می شود که این حکم نتیجه این قصه و داستان باشد بعد این حکم جاری شده یا این که قصه سبب اون حکم شده.

رای شیخ رشید رضا و می گویند شیخ رشید رضا: آن چیزی که اشاره کرده استاد ما در حکم تورات که متعلق است به کشتن یک گاوی که در اول فصل ۲۱ از سفر تثیبه اشاره شده و متنش این است: در سرزمین موعود، هرگاه جسد مقتولی که قاتلش معلوم نیست در صحرا پیدا شود، آنگاه ریش سفیدان و قضات با اندازه گیری فاصله جسد تا شهرهای اطراف، نزدیکترین شهر را تعیین کنند. ریش سفیدان آن شهر، باید گوساله ای را که تابحال به آن یوغ بسته نشده بگیرند و آن را به دره ای ببرند که در آن آب جاری باشد، ولی زمینش هرگز شخم نخورده و کشت نشده باشد و در آنجا گردن گوساله را بشکنند. آنگاه کاهنان نیز نزدیک بیایند، زیرا خداوند، خدای شما، ایشان را انتخاب کرده است تا در حضور او خدمت کنند و به نام خداوند برکت دهند و در مرافعه ها و مجازاتها تصمیم بگیرند. سپس ریش سفیدان آن شهر، دستهای خود را روی آن

گوساله بشویند و بگویند: دستهای ما این خون را نریخته و چشمان ما هم آن را ندیده است. ای خداوند، قوم خود، اسرائیل را که نجات داده ای، ببخش و آنها را به قتل مردی بی گناه متهم نکن. گناه خون این مرد را بر ما نگیر. ظاهر آن چیزی که ما نقل کردیم این است که عمل به این وسیله است برای این که مشخص شود خون به گردن کیست در جایی که کسی کشته شده، نزدیک آبادی پیدا بشه و قاتلش معلوم نیست و این کار وسیله ای برای شناخت جانی از غیر جانی است. هرکس که دستش را به این صورت بشوید و بر اساس رسمی که شریعت داده، عمل بکند او بری از خون است. و اگر این کار را نکنند معلوم می شود که جنایت برای اوست و برای او جنایت ثابت می شود. و معنای احیاء موتی هم به این معناست که ما جلوی خونریزی هرچه بیشتر را بگیریم، جایی که در معرض ریختن خون است. و این احیاء در سخن خداوند تعالی: و کسی که احیاء کند آن را مثل این است که همه را زنده کرده و قول خدا: و برای شما در قصاص زندگی است. پس احیاء در اینجا معنایش باقی نگه داشتن و حفظ نفس است که در این دو آیه به این معناست. سپس می گوید: و نشان می دهیم آیات الهی را به شما، اینجا تمام می شود این خصومت به وسیله این آیات، و از بین می بره اسباب فتن و عداوت را مثل قول خداوند تعالی: همانا ما نازل کردیم به سوی تو کتاب را به حق تا حکم کنی بین مردم به واسطه آنچه که خداتو را نشان داده. و اکثر چیزی که استعمال می شود در این تعبیر در آیات خدا در خلق کردن او که دلالت بر صدق رسولش می نماید. و چیزی نزد من نیست از شیخ ما در تفسیر این جمله، و لکن در تعلیلش می گوید که استاد ما قول اول را ترجیح می دهد، و آن این است: باشد که بیندیشید، یعنی خاضع باشیم در برابر اسرار احکام و فایده دارد خاضع بودن برای شریعت. نباید فکر کنیم که آنچه واقع می شود به واقعه خاصی اختصاص دارد در این وقت، بلکه واجب است مورد قبول واقع شود امر و فرمان خدا در هر وقتی بدون هیچ سرکشی. و چیزی را که استاد نقل کرده به نظر می رسد خواسته از اشکالی که ممکن بود بعضی وارد بکنند، برای این که رها بشه آورده، برای دوری از اعتراضی که ذکر کرده اند بعضی مستشرقین با وجود متن تشریحی که اشاره کرده به آن با معنایش و شیخ رشید آن را با متن آن نقل کرده است.

تاویل دو شیخ که آن را نه لغت و نه سیاق تایید نمی کنند. این ساخته و پرداخته این دو بزرگوار است، و از این روشن می شود که آنها توافق کرده اند که همانا آیات آورده شده اند برای بیان حکم تشریحی نه بیان حادثه تاریخی، وقتی نگاه می کنیم به آیات صریحی که در این خصوص وجود دارد و به آیاتی که بعد از این داستان می آید، آن چیزهایی را می فهمیم که نظر ما را تایید می کند و آنچه در ذیل کلام است از قول خداوند تعالی: پس گفتیم بزیند آن را به بعضی قسمت های آن همچنین خداوند زنده می کند مردگان را و نشان می دهد به شما آیاتش را باشد که شما تعقل کنید سپس قلب های شما بعد از آن سنگ شد یا سخت تر از سنگ گردید. می فهمیم اگر این عبارت هایی که خدا داره منع نکنه از اراده تشریحی، حداقل آن را از

ذهن خیلی دور می کند، و از اینجا فهمیده می شود که کلمه اضربوه کاملاً روشن است که یک مقتولی وجود دارد و ما می خواهیم یک قسمت از این گاو ذبح شده را به این مقتول بزنیم و در کلام الهی هیچ اشاره ای به قاتل مخفی ندارد و اشاره ای ندارد به شستن دستان افراد زنده از خون گاو و سخن خداوند تعالی: همچنین زنده می کند مردگان را. دلالت بر یک احیاء دارد که شبیه است به آن در واقع و آن احیاء در مقام است - احیاء حقیقی بعد از مرگی که در آن روح گرفته می شود. و این احیاء حکمی نیست (یعنی این احیاء نیست که بگوییم میخواستیم حکمی را برساند) که قاتلش از آن حکم شناخته بشود و قصاص را از آن قاتل بگیریم و او را قصاص کنیم. و برای شما در قصاص زندگی است. همانطور که دو شیخ اراده کرده اند، اگر آنگونه باشد که آنها می گویند، صحیح نخواهد بود. ما احیاء موتی را برای بعث و جزاء در نظر بگیریم و تقریر کنیم چون این احیاء، احیاء حکمی مجاز است. و اگر کسی بگه خدا نفوس انسان های جاهل را با علم زنده می کند و همانگونه مردگان را از قبرشان زنده می کند، این تشبیه، تشبیه درستی نیست، چون آنجا احیاء معنای دیگری دارد و مقیاس درستی نیست. این که می گوید و خدا به شما نشان می دهد آیاتش را، این واضح است که با یک نگاه با چشم فیزیکی برای آیات الهی موجود در عالم واقع اراده شده نه به معنای اراده عقلی برای احکام شرعی از قبیل: تا از این حکم بشه بر اساس آنچه خدا نشان می دهد حکم کنید. بعد از این که خدا قدرتش را در زنده کردن مردگان نشان داد، قلب های شما را قساوت گرفت مثل سنگ یا شدیدتر از سنگ. دلالت بر این دارد که آنها یک حالت مادی را دیدند یک احیایی را به حالت فیزیکی نظاره گر بودند تا این حالت بر نفس اثر بگذارد. و کار قلب این است که وقتی در حالت طبیعی چیزی را می بیند، نسبت به آن حالت، رقیق می شود و وقتی قلب این حالت را می بیند قسوت و عناد برطرف می شود و با این همه احوال قلب هاشون مثل سنگ شدند و قساوت قلب هاشون شدیدتر شد. و همه این ها محقق نمی شود با آن اراده ای که دو شیخ انجام داده اند که آیه را بر معنای تشریحی حمل کردند و این حمل تاویل از آن دو بزرگوار است و این نوع حمل را نه لغت تایید می کند نه آنچه نزد ما از کلام عرب معروف است.

روش کسانی که تاویل می کنند قصه های قرآن را و رای ما در مورد آن: این یکی از روش هایی است که ما فهمیدیم در بین مردم برای فهم قصه های قرآنی وجود دارد و آن منصرف کردن کلام از مدلول لغوی به معنای دیگری که آن تاویل را افاده می کند و کسی که صاحب تاویل است بعضی وقت ها حکم می کند این ظاهری که داره این معنا را می رساند خیلی بعید است و بسیاری از پژوهشگران در این وادی قدم برداشتند، قصدشان از تاویل این است آن چیزی را که از ظاهر قرآن فهمیده می شود و با ظاهر قرآن مخالف است را میخوانند دفع کنند و از این قسم است تاویل زنده کردن مردگان که منسوب به عیسی است با زنده کردن معنوی، و حمل می کنند مورچه را در قصه سلیمان بنابر این که قبيله کوچکی بوده، و تاویل ستارگان در قصه ابراهیم به این که آنها اشیاء نورانی هستند که نورشان عقلی است نه حسی، و آن چیزی را که نقل کرده آن را

بیضاوی از بعضی افراد صوفی درباره معنای مایده ای که نازل کرده آن را خدا، در جایی که می گوید: مایده در اینجا عبارت از حقیقت های معرفتی است و فهم این معرفت ها غذای روح است همانطور که طعام غذای بدن است و بر این اساس است که حال اینگونه است که آنها خواستند به یکسری حقایق دست پیدا کنند ولی توان و استعداد فهم آن را نداشتند، پس عیسی به آن ها گفت: هنگامی که به ایمان دست پیدا کردید تقوا پیشه کنید، اگر میخواهید به چیزهایی که که می خواهید برسید و دست پیدا کنید باید از طریق تقوا به آنها برسید، آنها سوال کردن را ترک نکردند و مُدام سوال کردند، بنابراین حضرت عیسی از خدا خواست مایده را به خاطر پیشنهادی که حواریون داشتند، خداوند فرمود: نازل کردن این سفره آسمانی کار آسانی است، منتها خطراتی وجود دارد در این ماجرا ترس از عاقبت وجود دارد، اگر برای سالک به سمت خدا مقاماتی که بالاتر از استعداد اوست برایش کشف شود شاید نتواند آن مقام را تحمل کند و همچنین نتواند مستقر بماند و آرامش و ثبات خود را حفظ کند، در نتیجه به همین علت به ضلالت بزرگی کشیده شود. این روش طریق تاویلی است که آن را باطنیون در قرآن کریم تاسیس کرده اند، از اینجا به آن رسیدند که آنها تلاش می کنند دلالت عربی قرآن و مدلول کلام را حفظ کنند و در کلام، مدلول کلام آن واقعیت را در نظر بگیرند که این آیات دلالتی بر آن دارد و در اینجا لفظ را از معنای اصلی اش به معنای واقعی اش منصرف می کنند و بر میگردانند و آن معنایی است که شخص تاویل گر احساس می کند مدلول کلام است. نظر این است که در این روش لازم است که که روش ما با قانون تاویل یکی باشد تاویل ما مبتنی بر یک اصل دینی باشد و به یک عقیده ثابتی برسد و در عین حال محافظ عبارات قرآنی هم باشد که سعی کند چیزی را بیاورد که با عبارات قرآنی سازگار باشد که در واقع با واقعیتی که از آن قصد دارد به تعبیر صادقی تعبیر بکند، سازگار باشد و لغت هم این اجازه را بدهد، در واقع هم عبارت نشانگر این تاویل درست ما باشد و هم لغت این اجازه را بدهد در آن هنگام این تاویل از دو جهت مقبولیت دارد هم از جهت دینی و هم از جهت لغوی، و اگر لغت اجازه را به او ندهد (بگوید عرب استعمال نکرده) از جهت لغوی مردود است از این جهت، این از جهل آن کسی است که خواسته با قانون تاویل همراهی کند، صادر شده، و از جهت صدور این حکم که لازمه اش این است که بگوییم از جانب خدا اشتباهی صورت گرفته، که شأن خدا کبیر از آن است که اشتباهی صورت گرفته باشد، و همچنین اگر اصل دینی یا یک عقیده دینی را خراب کند از جهت دینی هم مردود است

ادامه مقاله سوم

روش قایلین به تخیل روش دومی که ما در فهم قصص قرآنی شناسایی می کنیم، آن چیزی که مرسوم است در فهم قصص قرآنی مطلب تخیل است که این روش با روش اول از جهتی موافق و در جهتی مخالف است؛ برای این که این هم برگرداند معانی الفاظ است به معانی دیگر. در تاویل موول معنای حقیقی را به واقعیتی که مراد است می برد ولی در اینجا معنا را برمی گردانیم نه به آن چیزی که فکر می کنیم معنای

واقعی باشد و نه به معنایی که ادعا می شود آن مراد واقعی است. ما معنای اصلی را به تخییل، آن چیزی که واقعی نیست بر می گردانیم، به خیال این که این معنا واقعی است در صورتی که معنای واقعی نیست، به این معنا که واقعی نیست بر میگردانیم که خیال کند این معناست در حالی که این معنا واقعی نیست، لزوما هم صدق نیست (یعنی در بحثمان صدق مهم نیست) اخبار از گذشته هم نیست، مثل ضرب المثل ها که زده می شود و از حکایاتی تعریف می کند، که افرادی که در آن وجود دارند فقط فرض شده اند، تصور شده اند، در حالی که واقعیت هم ندارد، یا حکایاتی از زبان پرندگان و حیوانات مطرح شده مثل کلیله و دمنه، اینها برای این است که اشاره به عمق حکایت بکند و بگوید مغز حکایت چیست و در حقیقت ارشاد به فضیلتی و تشویق به آن باشد و مردم را از ردیلتی دورشان بکنیم؛ و حکایت کرده ابن تیمیه در اول کتابش درباره معقولی که صراحت دارد و منقولی که صحیح است موافقت را بیان کرده، جماعتی از فلاسفه در بینشان فرقه ای است که آن چیزی را که با عقلشان به آن می رسند آن را اصل قرار دادند، یعنی عقل خودشان هر چیزی که با این قانون (عقل) تطابق داشته باشد این فرقه فلاسفه قبول می کنند و هر چیزی را که با این قانون (اصل تعقل) مخالفت کرد را طرد می کنند. و از همین فرقه کسانی هستند که به وهم و تخییل علاقمند هستند کسانی هستند که می گویند: همانا انبیا خبرهایی از خدا و روز قیامت آوردند از بهشت و جهنم و ملایکه گفتند که با آن واقع امر تطابق ندارد و انبیا مردم را بر اساس آن چیزی هایی که مردم تخیل می کنند، مورد خطاب قرار دادند و توهم می کنند که بدن ما دوباره برمی گردد، برای آنها یک نعمت محسوسی است، عقاب فیزیکی است، هرچند در نفس الامر اینگونه نیست و اینگونه نباشه، برای این که مصلحت مردم اینگونه اقتضاء می کند که به گونه ای با آنها حرف زده شود که فکر می کنند و تخییل می کنند، اگرچه این دروغ باشد ولی چون به مصلحت این هاست این دروغ، دروغ مصلحتی است؛ وقتی مصلحت اینها از طریق دروغی این چنینی حاصل می شود، اشکالی ندارد بله و البته اگر از دروغ دیگری که ما به دروغ نیفتیم، این مصلحت تامین شود، اینها جایز نیست. شکی نیست که قرآن اگر پژوهش هایش اینگونه مورد استقبال قرار بگیرد که خلط درش وجود دارد، اشتباه در آن وجود دارد، با این ادعاها آن وقت قدسیت قرآن از بین می رود و شوکت حقانیت قرآنی از نفوس انسانی زایل می شود، قضایایی قرآنی در هر چیزی که در آن از عقاید و شرایع و اخبار از بین می رود. (این یک امر خطرناکی است) شبیه همین است آن بحثی که بعضی از افراد انجام داده اند و فکر کرده اند آن چیزهایی که در قرآن آمده در خصوص علم الهی که خداوند جزئیات امور و تفصیلاتشان را می داند مراد معنای ظاهر نیست و معنای دیگری هم مراد نیست بلکه آورده شده برای اینکه رغبت و نگرانی در قلبهای انسان ایجاد کند و در خصوص این افراد امام غزالی می گوید: «این انسانها معترفند به اینکه این چیزیکه ما می گوییم تاویل نیست ولکن می گوییم چون صلاح مردم در این است که اعتقاد داشته باشند که خداوند عالم است به آنچه انجام می دهند و شاهد آنهاست لذا برای رسول خدا جایز است که این را به آنها بفهماند و کسی که بخواهد اصلاح کند غیر از خودش را پس بگوید آنچه را به

صلاحش است و اگر چه نباشد آن چیزی که گفته . و این قول یک قول باطل است قطعاً؛ به خاطر اینکه این تصریح به دروغ است و دلیل آوردن این است که او دروغ نمی گوید و واجب است که مقام نبوت را بزرگ بشماریم و مقام الهی بالاتر است از این که این رذیله در راستگویی، و خداوند از دروغ منزّه است برای اینکه خلق مردم اصلاح کند

روش مسرفین در قبول روایات اما روش سوم راه جمهور مفسرین است و آن بنا شده بر افراط در تحکیم روایات وارده از طرق مختلف (تکیه بر همه روایات از هر راهی که نقل شده باشد می کنند) در فهم قصه های قرآن، و بنا شده بر معتبر دانستن هر چه که وارد شده در کنار قصه از بیان و تفصیل آنچه که در قرآن آمده همانطور که فقها از احادیث مر بوط به آیات تشریح را اخذ می کنند؛ احادیثی که برای بیان و تفصیل و تکمیل آنچه که در آیاتی که در رابطه با احکام است آمده . همانطور که فقهاء می شمارند احادیثی را مصدر دوم تشریح، روایات وارده در باره قصه ها را مصدر دوم قصه می دانند بعد از قرآن . رأی سالم این است که می توان احادیث را مصدر دوم تشریح به حساب آورد . روایاتی که بیان می کنند، تفصیل می دهند و تکمیل می کنند آیات را، زیرا علماء جستجو می کنند روایات را و صحیح را از ضعیف جدا می کنند؛ پس صحیح نیست که در روایات قصه این کار را کنند؛ زیرا جستجو نمی شود همانطور که این روایات جستجو می شوند. پس این راه در او افراط بزرگی است؛ و آن بوجود آمده در بسیاری از کتب تفسیر هنگامی که وصل به قصه انبیاء باشد با امتهایشان همانطور که می بینیم در حالت بنی اسرائیل در و همانطور که می بینیم آن را در وصف مائده که خدا نازل کرد و مثال می زیم تفسیر ابی مسعود را که از روایات کم استفاده می کند مثلاً زیرا می گوید در وصف مائده و آنچه که در آن بوده از طعام . صحیح این است که جمهوا امت و مشاهیر ائمه مائده نازل شده روایت شده که عیسی (ع) هنگامی که دعا کرد همان چیزی که دعا کرد و جواب داد آنچه را که گفت ناگهان سفره قرمزی نازل شد بین دو ابر؛ ابری از بالا و ابری از پایین در حالیکه نگاه می کنند به آن سفره تا از بین رفت بین دستهایشان پس گریه کردند. حضرت عیسی (ع) گفت : «خداوند مرا از شاکرین قرار ده. پروردگارا! آن را رحمتی برای همه عالمیان قرار ده و آن را عقوبت قرار نده. سپس قیام کرد و وضو گرفت و نماز خواند و گریه کرد، سپس دستمال را پهن کرد و گفت: به نام خداوندی که بهترین رازق است. پس ناگهان ماهی بدون پولک و تیغ درون آن بود؛ از آن روغن جاری بود، بالای سرش نمک بود و دردمش سرکه بود و اطراف آن از انواع حبوبات، ناگهان پنج قرص نان که بر روی اولی زیتون و بردومی عسل و برسومی روغن و بر چهارمی پنیر (خامه) و بر پنجمی گوشت قطعه شده، پس شمعون رئیس حواریون گفت: ای روح خدا آیا این از غذاهای دنیایی است یا از غذاهای آخرتی؟ عیسی (ع) گفت: هیچکدام بلکه چیزی است که خداوند با قدرت عالی خود درست کرده است بخورید از آنچه که در خواست کرده اید و شکر کنید تا خداوند شما را کمک کند و بر شما از فضلش بیافزاید، پس گفتند: ای روح خدا می شود از این آیه، آیه دیگری

به ما نشان دهی؟ پس عیسی (ع) گفت: ای ماهی زنده شو، به اذن خدا پس ماهی تکان خورد؛ سپس به ماهی گفت: برگرد مثل آنچه که قبلا بودی پس ماهی برگشت به حالت اول در حالیکه بریان شده بود؛ سپس سفره به پرواز در آمد سپس عصیان کردند و پس مسخ شدند به صورت میمون و خوک و گفته شد: چهل روز آنها را ابر فرا گرفت؛ که فقیر و غنی کوچک و بزرگ از آن ماهی می خوردند تا اینکه همه از آن بهره بردند؛ پرواز کرد در حالیکه در سایه اش نگاه می کردند و فقیری از آن نخورد مگر غنی شد در تمام مدت عمرش و مریض نخورد مگر اینکه خوب شد و هیچوقت مریض نشد سپس خداوند وحی کرد به عیسی(ع) قرار بده سفره مرا برای فقرا و مریضان غیر از ثروتمندان و سالمها پس از آن بخود لرزیدند پس مسخ شدند پس خوک شدند در حالیکه می رفتند به سوی کنیسه ها و از مدفوع موش ها می خوردند. پس هنگامی که مردم آن را دیدند پناه بردند به عیسی و گریه کردند برآنان هنگامی که خوکها به عیسی (ع) نگاه کردند گریه کردند و شروع کردند به ملاطفت خواستن از او و عیسی(ع) آنها را به اسمهایشان صدا کرد یکی بعد از دیگری پس گریه کردند و به سرهایشان اشاره کردند و نمی توانستند سخن بگویند پس سه روز زندگی کردند سپس هلاک شدند؛ و روایت شده از ابن عباس ، که عیسی (ع) به ایشان گفت: سه روز روزه بگیرید سپس از خدا هر چه می خواهید بخواهید به شما خواهد داد پس روزه گرفتند پس هنگامی که افطار کردند گفتند: ما اگر برای کسی عملی می کردیم ما را اطعام می کرد و از خداوند سفره ای خواستند پس ملائکه سفره ای آوردند در حالیکه آن را حمل می کردند بر روی آن سفره هفت قرص نان بود تا اینکه بر روی آنها قرار دادند پس مردمان آخر از آن خوردند همانطور که مردمان اول خورده بودند . کعب گفته است: سفره معکوس و سروه نازل شد ملائکه آن را به پرواز در آوردند بین آسمان و زمین و در آن هر طعمی بود مگر گوشت . قتاده گفته: در آن خرمایی از خرماهای بهشت بود . عطیه عونی گفته: پایین آمد از آسمان ماهی ای که در آن طعم هر چیزی بود . کلبی و گفته اند: ماهی ای پایین آمد و پنج نان، پس خوردند آنچه را که خدا می خواهد در حالیکه هزارو چند نفر بودند ، پس هنگامی که بر گشتند به شهرهایشان و واقعه را نشر دادند گروهی از مردم که شاهد نبودند خندیدند؛ وگفتند: وای بر شما چشمانتان سحر شده است پس کسی که خداوند خیر او را اراده کند او را در بصیرت ثابت می دارد و کسی را که آزمایش او را اراده کند آن شخص به کفرش بر می گردد پس مسخ می شوند بصورت خوک پس سه روز می ماندند سپس هلاک شدند و زادوولد نکردند و نخوردند و نیاشامیدند و این چنین است هر مسموخی راهی که ما اختیار کرده ایم. این دو راه بین افراط و تفریط در شان قصه های قرآنی دور میزد سزاوار نیست که رو به آن شود؛ مگر هدف مقصود از قصه بر مردم محقق شود با عبرت و موعظه و اینکه تسلیتی باشد برای خوانندگان و موعظه باشد تا اینکه برای مردم روشن شود که قصه های قرآن حق و مطابق با واقع است حقی که هیچ شکی در آن نیست و خیال و اوهام نیست و براساس اینکه حق وسط بین دو باطل است تقریر می شود راه چهارمی که واجب است روی کرد قصه های قرآن بر آن اساس و آن راه سلیم و صراط مستقیم است اگر خدا بخواهد و خلاصه آن وقوف نزد آن

چیزی است که در قرآن کریم آمده با حفظ ولایت لفظی و لغوی، الفاظ بر معنا ایشان و واقع نمایی آن تعبیر صحیح از آن قصه است بدون اینکه چیزی بر آن زیاد شود به وسیله آنچه که در آن وارد نشده با اعتماد بر روایاتی که سند ندارند همان طور که افراط گراها کرده اند بدون تحریف معانی به اعتبار اینکه کلام خیال و اوهام است و از واقع حکایت ندارد آنطور که تفریط گراها کرده اند بدون اینکه الفاظ از معانی وضعی شان برگردانند به معانی دیگر بدون اینکه چیزی مانع جاری شدن کلام بر ظاهر آن گردد آنطور که اهل تاویل کرده اند کسانی که بسیاری از قرآن را تحریف کرده اند از جای خودش و عدول داده اند قانون زبان عرب را که قرآن بر آن نازل شده است

مقاله چهارم

مقاله چهارم

تحقیق میدانی در این ایه اشاره است به وظیفه رهبر جامعه و همچنین به تکالیف امت در قبال رهبر. امت ناچاراً در مجاهدت به قوانینی احتیاج دارد تا موفق باشد در ماموریتش و در جهادش نصرت یابد. به ایمان قوی و محکم احتیاج دارد که بر قواعدان ایمان قواعد ثابتی تمرکز دارد که در روح و فطرت امت است که این اعمال به چشمه جوشان از قلب و وجدانش مستند است. و احتیاج دارد به قوت و نیروی مادی که به وسیله ان ایمانش را شکل دهد تا نشان دهد به مردم از وجود ایمان و برهان و دلیل بیاورد بر قوت ایمان و ثبات ایمانش در برابر دشمنان بعضی از مردم هستند فقط سراغ نیروی معنوی و روحی امت میروند. و فکر میکنند همه چیز همین است. بعضی ها هم متمایلند فقط به نیروی مادی و فکر میکنند که نیازی به چیز دیگری غیر این نیست. هر دو دیدگاه از یک نظریه این نهضت نگاه می کنند. کسی که میخواهد اصلاح کند باید از تمام جهات نگاه کنند: چاره ای نیست که داشته باشیم بعد روحی و معنوی که به ایمان و اخلاق خوب تکیه دارد که این اولین بعد است که الویت دارد و عنایت میخواهد و قوت و نیروی مادی به همین تکیه میکند. هرگاه روح ایمان و اخلاق امت تقویت شد. حتماً بعد از آن تفکر در وسائل و ابزار نیروی مادی باید بیاید

بلافاصله بعد از این فکر قوت خودش می آید. به این نکته قرآن هم اشاره میکند که در نظام محکمش که برای زندگی امته و نهضتها وضع کرده وقتی شمال این ایه را مشنویدان الله لایغیروما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم اگر در کنارش هم این ایه را بخوانید

همانطور که گفته شد اساس قوت روحی ایمان است به هدف اعلی و باید ایثار کرد در این راه برای رسیدن به آن، هر چه در این هدف بالا باشد نهضت و جنبش هم بالا می رود. و بران هدف و وسائل قوت فراوان می شود و چه

مثال وهدفی بالاتراز (راه خدا). که درمقابل ان مادیات فنا میشود وخواهای نفسانی وطمع عا ومنافع شخصی ازبین می روند.وشخص منفعت طلب وفرصت طلب ودسیسه گرهیچ راهی ندارد.وبه این مسیر نمیتواندبرسد.بنابراین قران کریم برای امت واسباس نهضت اول اگلولی ایمان راوضع میکندوقرارمیدهد.این الگو ایمان است

امت سیادت واقای خودش را دراین ایه میبینندومدد میگردد:کنتم خیر امءأخرجت للناس. وعزتش رادراین ایه می یابد:والله العزءولرسوله وللمومنین. تایید وهدایتش رانیز ازاین ایه می گیرد:الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور. وقوتش را دراین ایه می بیند:وما یعلم جنودربک الا هو. ودراخر یاریش راازاین ایه میگیرد:ولینصرن الله من ینصره ان الله لقوی العزیز. واین معنی خیلی خاصی است ک مختص نهضتهایی است که تکیه برخدا دارندوایمان ورفتارشان براسباس راه خداست.و غیر نهضت های دینی هرگز اینگونه نیستند.دراین ایه دقت وتامل کنید:فانهم یالمون کما تالمون وترجون من الله مالا یرجون

براسباس این ایه کریمه می توان وظایف وتکالیفی را که امت در نهضت دارد رافهمید وشناخت. فاذکرونی اذکرکم)پس وظیفه وتکلیف اول:این است که امت دائما هدف والایش رابرای خوددر نهضت رهبرقرار دهدودر سردرگمی ها ازان هدایت بخواهد که این گونه حرکت پاداشش تایید خداست ومحکم شدن نقشه ها وبرنامه ها وموفقیت دراهداف است

وتکلیف ووظیفه دوم:این است که امت برنامه هاتعریف کندومیزان موفقیت رابیان کند.واگر حقیقت شکراینه که نعمتهارادر جای خودبکار بگیریم ودر چیزی که خلق شده پس امت باید در هر پیروزی که بدست می آورد این راراهی قرار دهدبرای پیروزی بعدی .ومتوقف نشوددر همان پیروز اول.قطعاً وظیفه یک مسلمان این است که ازدنیا حرکت به سمت منتهای کمال .ویک پیروزی اورا از پیروزیهای دیگر باز نداردویک وظیفه اورا از وظایف دیگر باز ندارد.و اینگونه است که یک امت میتواند نجات پیدا کند از دوران استثمار وانتفاء که بعد از به دست آوردن پیروزی غالباً دروه منفعت ونعمت است.وامت میتواند به خیر باشد مادامی که مجاهدت میکند وتلاش میکند ولی اگر به سمت منفعت طلبی برگردد انگاه نشانه های شکست در امت بوجود می آید وظیفه سوم امت:از وظایف امت این است که مشقت ها ونزاع ها وستیزهارا تحمل کند وروح نصر و پیروزی را بانماز درخودش ایجاد کند واز فیض خدا استمداد کند وآن چیزهایی که ازدست داده به خاطر مشکلات از خدا بخواهد وقوتش را بدست بیاورد. وهمین طور عزم شدید را

نماز کردن روح از نیروی معنوی است وروزه هم محافظت براین نیرو است وبه کار گیری از این در بالاترین قدر ممکن، این قوت حتی اگر بر اثر تلاش زیاد بی تاب بشه وبوسیله ان چه عذابش میدهند از بین برود باردیگر بوسیله نماز تجدید میشود ،و این تلازم عجیبی است بین نماز و روحیه .وکسی میتواند این

تبال بالعقباتِ وكان عندها من المناعةِ الطبيعيةِ ما يَحُولُ بينها وبينَ تسرُّبِ الوهنِ إليها، كانت خليقةً بأن تترثَ الأرضَ وتسودُ الدنيا وتُحسنَ الخلافةَ في الكونِ. از وسائل آماده سازی امت: مربیون می گویند از بزرگترین مظاهر نیروی انسانی این است که بر محیط خود غلبه کند و مشکلات را در برابر اراده خود خاضع سازد. اگر امتی به این امر رسید نگاه از حوادث تاثیر نمیگیرد. اهمیت ندارد که چه مشکلاتی و چه گردنه هایی پیش رو دارد. وقتی که مناعت طبع دارد و وهن و سستی را به طبع خود راه نمیدهد. آن وقت است که این امت می تواند زمین را به ارث ببرد و دنیا را سیادت و مدیریت کند و خلیفه ای نیکو در هستی باشد. ...

ادامه مقاله چهارم

والآیةُ الکریمَةُ تشیرُ الی (التدریباتِ) الرَبانیةِ التی تُنشِئُ فی الأُمَّةِ هذه المناعةَ و تطبعُها بطابعِ القوَّةِ الحقیقیةِ و تجعلُها أسمىَ من ظروفِها وأقویَ ممَّا یُحیطُ بها، و یجمعُ هذه التمریناتِ الابتلاءِ أو الاختبارِ الذی یتلّی اللهُ به الناسَ لتصفو به نفوسهم و تتطهرَ من الأدرانِ أرواحهم و یعتادوا مقاومةَ الصعابِ و تحمِلَ الصدماتِ، فإن صَبَرَ العبدُ علی اختبارِ اللهِ إیّاه و شغَلَتْه الغایةُ عن ألمِ الوسیلةِ، كانت العاقبةُ خیراً و أبدله اللهُ بهذا الصبرِ قوَّةً فی الدنیا و ثواباً فی الآخرةِ و كان مثلهُ كمثلِ مَنْ یصبرُ علی مرارةِ الدواءِ املاً فی الشفاءِ، وإن جَزَعَ و تألمَ أفسدَ علی نفسهِ العلاجِ و كان الاختبارُ وبالاً علیه. و آیات کریمه اشاره دارد به تمرینات الهی ای که در امت اسلامی باعث رشد مناعت طبع میشود که با نیروی حقیقی این مناعت را محکم میکند و از بالاترین فرصت ها برای آن قرار میدهد. و قویتر از احاطه محیط ظاهر میشود. و این تمرینها و ابتلا یا آزمایشات جمع شده در این ایه. که خدامی خواهد مبتلا کند مردم را تا صاف شود نفوس انسانها و روحشان از ناپاکیها تطهیر بشود و به مقاومت مشکلات عادت کنند و تحمل کنند صدمات را. اگر بنده بر امتحانات الهی صبر کند و غایت و هدف نهایی بنده را از درد و وسایل بازداشت، عاقبتش خیر است و خدایه واسطه صبرش به اوقوت در دنیا و ثواب در آخرت میدهد و مثال آن آدم مثل کسی است که بر تلخی دارو صبر میکند که به شفا و بهبودی برسد اما اگر جزع و فزع کند و تألم داشته باشد راه علاج را بر خودش باطل کرده و این امتحان و بالای برای او میشود.

وأساسُ الصبرِ علی الابتلاءِ الإیمانُ باللهِ و الاشتغالُ بمراقبةِ عظمتهِ و التسلیمُ لحکمةِ تصرفِهِ و لهذا وردَ فی الأثرِ: (الصبرُ شرطُ الإیمانِ) و فی قولِ اللهِ تبارک و تعالی: الم * أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ یُترکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا یُفْتَنُونَ * و لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَیَعْلَمَنَّ اللهُ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ لَیَعْلَمَنَّ ، و مِن ذلک تَرى أَنَّ الاختبارَ کما یكونُ تدریباً علی [الکاذبینَ] المقاومةِ یكونُ دلیلاً علی الإیمانِ و التسلیمِ، فإذا صَبَرَ العبدُ و سلّمَ کان ذلک دلیلاً إیمانَهُ فیرفعُ اللهُ درجتهُ و یعلی منزلتهُ و کان الابتلاءُ وسیلةً الی رفعِ الدرجاتِ و إعلاءِ الرتبِ و نوالِ الفضلِ، و ربّما إِنَّمَا یُوقَى الصَّابِرُونَ [مَنَعَكَ فَأَعْطَاكَ وَ رَبِّمَا أَعْطَاكَ فَمَنَعَكَ] و أساس صبر در امتحان ایمان به خداست

واشتغال [۱] أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ومراقبت عظمت خداوتسلیم به حکمت وتصرفاتش سود. واین هم وارد شده که صبر جزیی ازایمان استواز کلام خداوندتعالی است که (الم احسب الناس...) همان طور که میبینید امتحان الهی تمرینی است برایمقاومت، نشانه ای است برایمان وتسلیم پس هرگاه بنده ای صبرکرد وتسلیم شد ان دلیلی ایمانش است پس خدادرجه ی اورا بالامیبرد وجایگاهش رارفع می سازد وامتحان وسیله این بالارفتن درجه واعلی است. چه بسا گاهی خداشمارامنع میکندولی به شمادرعین حال میدهد. وچه بسا می إِنَّمَا يُوفِّي الصَّابِرُونَ [۲] دهبه توپس درحالی که منع میکند: . والتمريناتُ التي ذكرتها الآيةُ أنواعٌ، [۳] أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ منها:

- الخوفُ وإِنَّمَا بدأ القرآنُ به لآنه غريزةٌ مستقرّةٌ في النفسِ لاصقّةٌ بالفؤادِ تُولدُ مع المرءِ منذُ وُلِدَ وتتحركُ لأدنى مؤثرٍ وتولدُ عنها الأوهامُ والخرافاتُ، فإذا استطاعَ الإنسانُ أن يكبحَ جماحها وآلّا يتأثرَ بمثيراتها خمدتُ وسكنتُ وذهبَ من نفسه ما تولدَ عنها من الجبنِ والوهمِ والخرافةِ وصارَ شجاعاً قوی النفسِ بعدَ أن كونا رعيداً خائراً العزيمة، وبذلك يُحسنُ استعدادهُ النفسی وتكونُ الصدماتُ التي تلي هذه الصدمةُ أقلَّ منها أثراً وأضعفَ خطراً. وتمريناتی که انواع انرا قران ذکر کرده، از جمله: ترس ، همانا شروع کرد قران با آن زیرا که ترس غریزه ای است که در نفس وجود دارد و مربوط به قلب است بانسان متولد می شود. از وقتی که انسان به دنیا می آید و با کمترین موثری به حرکت در می آید واز ترس ، اوهام و خرافات پدید می آید و هر زمان که انسان بخواهد مانع از سرکشی او شود و از پیروزی های او متاثر نشود. حمزه و ساکن می ماند و هرچی از این غریزه در انسان بوجود آمده می رود از ترس و وهم و خرافات و شجاع می شود انسان بعد از ترسو بودنش و سست عنصر بودنش قوی النفس می گردد و به واسطه آن استعداد نفسی او نیکو می گردد و صدماتی که از ان حاصل میشود اثر کمتری دارد و خطر ضعیف تری دارد.

- يلي ذلك الجوعُ وإِنَّمَا نُنِيَ به القرآنُ لآنه أَلَمَ الجسمِ فإذا تعودَ الإنسانُ مقاومةً دواعيه والصبرَ على حرارته فقد قوى جسمه وصلبَ عوده وانضمتُ قوهُ جسمه بمقاومه الجوعِ الى قوهُ روحه بمقاومه الخوفِ فكان إنساناً كاملاً جسمياً وروحاً. بعد از ترس گرسنگی می آید و قرآن گرسنگی را ستایش کرده زیرا که گرسنگی درد جسم است و زمانی که انسان مقاومت در برابر انگیزه ها و صبر بر حرارت گرسنگی را عادت خود قرار داد جسمش قوی می شود و عادتش محکم می گردد و ضمیمه می شود قوه ی جسمش با مقاومت در برابر گرسنگی به قوه ی روحش با مقاومت در برابر ترس . در نتیجه یک انسان کامل از لحاظ جسمی و روحی وَنَقَصَ مِنَ [۴] می شود.

- يأتي بعد هذين التدریب الثالثُ في قوله تعالى: وهو الصبرُ على مفارقةِ [۵] الأموالِ والأنفسِ والأشهراتِ المألوفاتِ من مظاهرِ البيئه القريبه الى الشخصِ، الحبيبه الى النفسِ، وللألفه على القلبِ سلطانٌ ولها في النفسِ منزله، ورحمَ اللهُ أبا الطيبِ إذ يقولُ: حُلِقَتْ أَوْفَاً لو رَحِلَتْ الى الصبا لفارقتُ شيبی موجع القلبِ باكياً بعد از این

دومورد، سومی می آید در بیان خداوند داریم: ﴿وَنَقْصَ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالشَّمْرَاتِ﴾ و آن صبر است بر جدا شدن از چیزهایی که به آن انس دارد از ظواهر زندگی ای که به شخص وابسته است و نفس آن را دوست دارد و انس با قلب دارد و پادشاهی میکند و در نفس جایگاه خاصی دارد. خداوند رحمت کند ابوالطیب را که می گوید: خلق شدم در حالی که انس دارم اگر رحلت کنم جدا خواهم شد در حالیکه قلبم به درد آمده و در حالیکه گریه می کنم.

هذه المألوفات التي تعوق الإنسان عن العظام وتحول بينه وبين الجد في المطالب، يريد القرآن أن يعوّد الأمة الصبر على مفارقتها وعدم الركون إليها حتى يتحرر الإنسان حريّةً كاملةً وحتى لا يقف شيء من دون وصوله إلى الغاية. این اشیاء که مانوس با انسان است عاجز می کند انسان را در سختیها و بین انسان و کوشش او در رسیدن به خواسته هایش جدایی می اندازد. قرآن می خواهد امت، صبر بر مفارقت آنها را عادت خود قرار دهد و وابسته به آنها نباشد تا اینکه انسان یک آزادی کامل داشته باشد و چیزی او را در رسیدن به هدف متوقف نسازد.

فإذا درّبت نفسه الصبر، وقويت روحه بمقاومة الخوف، وقوى جسمه بمقاومة الجوع، وتحرر من أغلال البيئته وقيود المألوفات، تحقّق له يبشرهم بحسن الأجر وجزيل الثوابين ﴿قوله﴾ تعالى: الثواب في الدنيا بالمناعة التي تخفف وقع المصائب، وفي الآخرة بالنعيم المقيم. پس هنگامیکه نفس تمرین صبر کرد و روح انسان با مقاومت در برابر ترس قوی شد و جسمش با مقاومت در برابر گرسنگی قوی شد و از قید متعلقات دنیایی آزاد گردید قول خداوند برایش محقق می شود در گفتار و کلام ﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾ خداوند: و آنها را به حسن اجر و جزیل ثواب در دنیا بشارت می دهد با مناعت طبعی که مصایب را تخفیف می دهد، و در آخرت با نعمتهای ماندگار نیز بشارت میدهد.

ولما كان أعظم شيء يساعده على الصبر ويتقوى به الإنسان على مرارة هذه التدريبات اللجوء إلى الله تبارك وتعالى وتذكر الغاية السابقة وتمثل المثل الأعلى: (وقد يهون على المستنجد العمل) لهذا كان أحسن شعار للمبتلى عند الابتلاء أن يضع مراقبة الله نصب عينيه وأن يهتف من أعمال قلبه مسترجعاً وأن يحقق الذين إذا أصابتهُم مصيبة قالوا ﴿لله﴾ معنى قوله تعالى: وفي هذا التركيب العجيب من ﴿إنا لله وإنا إليه راجعون﴾ لطائف اللطائف وعوارف المعارف ما يدق ويرق وما هو بهذا النظام أليق وأخلق. وحسب الإنسان أن يذكر في محنته أن لله بدأه قل إن الأمر كله لله ﴿قوله﴾ نهايته ليكون لله ما بينهما: هنگامی که بزرگ ترین چیزی که انسان را بر صبر کمک می کند و انسان ﴿لله﴾ را در برابر این تمرینات قوی می سازد تمسک به خدا و یادآوری هدف از پیش تعیین شده و به تصویر کشیدن مقام اعلای انسان (در حالیکه آن آسان است بر کسی که عملش به نتیجه می رسد) بنابر این بهترین شعار برای کسی که مبتلا به آزمایش شده این است که مراقبت الهی را نصب العین خود قرار دهد و از اعماق قلبش فریاد بزند در حالیکه انا لله وانا اليه راجعون می گوید و محقق می

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا ۗ شَاءَ اللَّهُ ۗ وَمِنَ اللَّيْلِ يَقُولُونَ ۗ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ۗ

این نظام هماهنگ تر و سزاوار تر است و انسان گمان می کند که در سختی هایش یاد می کند که شروعش به اذن خدا بوده